


معنویت در گفتمان علامه طباطبائی

رضا رضائی گیلانی / استاد فقه و فلسفه حوزه علمیه قم

amir_aghajanloo@yahoo.com

 orcid.org/0000-0003-2304-4244



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۰

چکیده

معنویت‌شناسی صائب و صادق یکی از ضروری‌ترین، مهم‌ترین و در عین حال حساس‌ترین نیازهای وجودی انسان معاصر است و معنویت‌گرایی، فطری انسان و هم‌سرنوشت با اوست؛ زیرا با وجود او سرشته شده است. علامه طباطبائی از جمله عالمان دینی است که نه تنها به معنویت اصیل توجه همه‌جانبه داشت، بلکه خود از عالمان معنوی در سطح عالی بود که در قالب‌های گوناگون در زمینه معنویت‌شناسی قلم زده و معنویت تشیع را به‌مثابه کامل‌ترین نوع معنویت معرفی کرده است. پرسش محوری نوشتار حاضر این است که معنویت در گفتمان علامه چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ روش دستیابی به پاسخ پرسش یادشده، کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی است که بر منطق نقلی و عقلی استوار است. نتیجه مباحث عبارت است از: ۱. فطری بودن معنویت؛ ۲. تعلق معنویت به عالم باطن و جهان غیب؛ ۳. نیاز به استاد معنوی در تربیت معنوی؛ ۴. ظهور معنویت توحیدی در معنویت تشیع؛ ۵. شناخت شهودی نفس در دستیابی به معنویت حقیقی و نیل به مقام ولایت الهیه.

کلیدواژه‌ها: معنویت، فطرت، امام، اصحاب معنوی، توحید، معرفت نفس، علامه طباطبائی.

معنویت ریشه در عمق جان انسان دارد و انسان را با معنویت هم‌سرنوشت و هم‌سفر نوشته‌اند؛ زیرا از حیث فلسفی انسان بر مبنای فطرت الهی با معنویت، وحدت فطری و سرشتی دارد، هرچند با این حقیقت متعالی آشنا نباشد و از این واقعیت وجودی غفلت کند. به بیان دیگر فطرت و معنویت در هم تنیده و انفکاک‌ناپذیرند و اصالت در انسان از آن فطرت است، نه طبیعت و غریزه. به همین دلیل است که انسان در طول زندگی‌اش در جست‌وجوی معنویت در همه ساحات بینشی، گرایشی و کنشی و سطوح روحی و درونی است. در نتیجه، حصول منزلت ظاهری و مقام اعتباری، اگرچه ممکن است برایش آسایش‌آفرین باشد، لیکن هرگز به او آرامش نمی‌دهد و سیرایش نمی‌کند. بنابراین به تعبیر علامه طباطبائی:

یکی از مسائل مهم زندگی انسان حرکت کمال‌گرایانه به سوی حق تعالی است که انسان را در بعد معنوی و روحانی پرورش داده و از گرداب ظلمت‌ها و حجاب‌های ظلمانی رهاکننده و به منزل‌های امن قرب الهی وارد می‌کند. چیزی که در این حرکت معنوی برای سالکان همچون اکسیر است، حب الهی است که می‌تواند یکباره خرمن هستی‌ها و نیت‌ها و غصه‌ها و مشکلات را بسوزاند و از ریشه و بن قطع کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نگذارد (ر.ک: حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۲۵).

سلوک امری وجودی و جوهری است که با سیر انفسی و صیورت یا شدن اشتدادی تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی سلوک زمانی در متن وجودی سالک تحقق پیدا می‌کند تا سالک را به لحاظ جوهری متحول سازد. تحول جوهری اشتدادی معلول معرفت صائب، محبت صادق و عمل صالح است. بنابراین کسانی که شیفته محبت الهی می‌گردند، به تدریج از کثرات و از دنیا و امور دنیوی جدا می‌شوند و به سوی وحدت و کمال مطلق سیر می‌کنند. به این حرکت قلبی و معنوی «سیر و سلوک» می‌گویند. علامه می‌فرماید:

مسافر این راه کسی است که از اصل و ابتدا و انتهای خود آگاه شود و در فکر رها کردن بدی‌ها و نقصان خود باشد، و چون آتشی که از دود صافی می‌گردد، عشق و محبتش به یک جانب (که ابتدا و انتهاش یکی است) متوجه گردد و از ظلمت‌ها و دودهای تعلقات و قاذورات تعینات پاکیزه شود و همچون آتشی سرخ در محبت و عشق محبوب گردد، و خود و آثار خود را از دست بدهد و از آنها تجافی حاصل نماید... سلوک و سیر این سفر همان سیر کشفی است که برای سالک پیش می‌آید و نفی تعلقات امکانی می‌نماید و می‌بندد که یک مؤثر در عالم بیش نیست. تمام اعمال و کردار نیز برای حفظ این معناست و در واقع، اعمال، حافظ حقیقت‌اند (سعادت‌پور، ۱۳۸۴، ص ۳۸ و ۱۵۹).

پس اگر این سیر درونی و تحول باطنی و اوج و عروج عقلی و قلبی و سلوک روحی نباشد انسان دچار رکود، جمود، سکون و وقوف می‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۰۱).

بنابراین توجه به این نکته ضروری است که قرآن کریم نیز از آدمیان می‌خواهد خود را به تدریج به معرفت عرفانی برسانند و از این طریق هرگونه شک و تردید یا سهو و نسیان را از ساحات معرفتی خود بزایند و به بلوغ و کمال واقعی دست یابند. برای مثال علامه طباطبائی ذیل تفسیر آیه «... وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...» (انعام: ۱۲۲) (... و برای او نوری [از ایمانش] قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود...) می‌فرماید: مقصود از

«نور» در این آیه، علم و معرفتی است که از ایمان قلبی متولد می‌شود، نه علمی که از راه تعلیم و تربیت حاصل گردد (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۳۴۱).

۱. پیشینه بحث

تا آنجایی که نگارنده بررسی کرده در خصوص معنویت اسلامی به معنای موضوعی (موضوع‌محور) قبل از علامه طباطبائی تحقیقی در قالب کتاب یا مقاله منتشر نشده است، همان‌گونه که مسئله معنویت اسلامی (مسئله‌محور) نیز مورد توجه تحقیقاتی عالمان دین در قالب پژوهش‌های مصطلح نبود. در تفاسیر نیز معنویت مسئله ذهنی و موضوع فکری مفسران مسلمان نبود، تا اینکه علامه طباطبائی معنویت را به عنوان یک مسئله مهم فطری و نیاز و گرایش وجودی انسان در آثار خویش طرح و تبیین کردند که در نوشتار حاضر به همین مسئله پرداخته شد.

۲. ماهیت معنویت

علامه طباطبائی در تبیین ماهیت معنوی، حیات معنوی و کمالات باطنی که سیر و سلوک راه نیل به آن حقایق ماورایی است، بر چهار نکته نغز و زیرساختی تأکید دارد که عبارتند از: ۱. موطن معنویت (عالم باطن)؛ ۲. معنویت حقیقی و حیات واقعی؛ ۳. معنویت متذکرانه (یاد دائمی خدا)؛ ۴. راه شناخت نفس خود. ایشان معتقد است:

الف) روش این سیر باطنی و حیات معنوی روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان به یک رشته واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر و واقعیت‌دارتر و پهناتر از جهان «ماده و حس» (طباطبائی، ۱۳۸۵، ص ۶۳).

ورای عالم ماده و طبیعت و پس‌پرده غیب، حقایق اصیلی است که انسان دیر یا زود و بالاخره در دم مرگ و روز رستاخیز، به آنها اطلاع یافته، برایش مشهود و مکشوف خواهد افتاد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳).

ب) این معنویت، مخصوصاً در لسان قرآن «حیات» نامیده شده و حقیقتاً یک واقعیت زنده‌ای بوده و از قبیل مقامات و موقعیت‌های پنداری و قراردادی اجتماعی، مانند ریاست و مالکیت و فرمان‌فرمایی و نظایر آنها نیست (طباطبائی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۲).

... به هر حال، تنها راه محبت و مهر است که نفس محب را به واسطه انجذابی که به سوی محبوب پیدا می‌کند، مجذوب وی نموده و همه چیز، حتی خود را از لوح دل خویش محو کرده و شعور و ادراکش را تنها و تنها به محبوب اختصاص می‌دهد. از اینجا روشن است که معرفت حقیقی حق - سبحانه - جز از راه حب صورت نمی‌گیرد... (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۴-۱۶۵).

ج) (اهل محبت) آنان هستند که خود را از همه کنار کشیده و همه چیز را فراموش کرده‌اند و در اثر اخلاص و بندگی، همه قوای خود را متوجه عالم بالا ساخته، دیده به نور پروردگار پاک، روشن ساخته‌اند و با چشم واقع‌بین، حقایق انشیا و ملکوت آسمان و زمین را دیده‌اند؛ زیرا در اثر اخلاص و بندگی به یقین رسیده‌اند و در اثر یقین، ملکوت آسمان و زمین و زندگی جاودانی جهان ابدیت برایشان مکشوف شده است (طباطبائی، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۱۵۸).

د) این راهرو که هیچ همتی جز یاد و فراموش کردن همه چیز ندارد... همه راه‌ها را پشت سر انداخته، راه نفس خود را پیش می‌گیرد و به خدای خود از دریچه نفس خود نگاه می‌کند تا مطلوب واقعی خود را دریابد... (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۹۸).

۳. فطری بودن معنویت

«مهم‌ترین رکن انسانیت معنویت است» (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۱). علامه طباطبائی بر آن است که عرفان در نهاد و نهان وجود انسان ریشه دارد و غریزه واقع‌گرایی انسان او را به جذب و انجذاب در برابر کمال مطلق وامی‌دارد و وجود مقیدش را به وجود مطلق متصل می‌کند؛ چنان‌که فرموده است:

زندگی عرفانی و ذوق معنوی غریزه‌ای است که در نهاد انسان نهفته است و با پیدایش ادیان و مذاهبی که کم و بیش با جهان ابدیت و ماورای طبیعت سروکاری دارند، طبعاً در میان پیروانشان کسانی پیدا خواهند شد که با بیدار شدن حس نهفته خود، دل را از تعلقات این جهان گذران بر از رنج و نومیدی کنده و به هوای آسایش مطلق روی به جهان ابدیت آورند و عملاً نیز در هر یک از ادیان و مذاهبی که نامی از خدا در میانشان هست، گروهی از شیفتگان زندگی معنوی و روش عرفانی می‌بینیم (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸).

ایشان در تحلیل «کمال حقیقی» انسان می‌فرماید:

کمال جسمی کمال انسان نیست؛ چون انسان در همان جسمانیت خلاصه نمی‌شود، بلکه او مرکب است از جسمی و روحی، و مؤلف است از دو جهت مادیت و معنویت. او حیاتی در بدن دارد، و حیاتی بعد از مفارقت از بدن. آری، او فنا و زوال ندارد. او احتیاج به کمال و سعادت دارد که در زندگی آخرت خود به آن تکیه داشته باشد. پس این صحیح نیست که کمال جسمی او را که اساسش زندگی طبیعی اوست، کمال او و سعادت او بخوانی و حقیقت انسان را منحصر در همین حقیقت بدانی. چون از این آیه استفاده می‌شود کلمه «حنیف» تعریضی بر یهود و نصاراست، نه جمله «و ما کان مِنَ الْمُشْرِکِینَ»؛ چون «حنیف» به معنای بری بودن ساحت ابراهیم از انحراف، از وسط به طرف افراط و تفریط است؛ به طرف مادیت محضه یهود، و معنویت محضه نصارا. و کلمه «مسلماً» تعریض بر مشرکین است؛ چون می‌فهماند که ابراهیم تنها تسلیم خدا بود، و چون بت‌پرستان برای او شریکی نمی‌گرفت (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۲۴-۳۰۵).

۴. تدریج و تداوم در رسیدن به معنویت

یکی از شرایط اصلی سلوک «استقامت در راه و استدامه سلوک» است که شرط تحقق کامل و به ثمر رسیدن سلوک محسوب می‌شود. استدامه سلوک نیز به استدامه اعمال و دستورات سلوکی است و اگر استمرار در اعمال نباشد انسان دچار رکود و بلکه بازگشت به ابتدای مسیر خواهد شد. این استمرار اعمال و مراقبات است که انسان را از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر و از حال به مقام و از مقامی به مقامی دیگر رشد می‌دهد.

از این‌رو علامه در بیان استمرار عمل می‌فرماید:

سالک باید به واسطه اعمال مترتبه و مداوم خود، آن صورت ملکوتیه مجرده را در نفس خود تثبیت کند تا از حال به مقام ملکه ارتقا یابد. سالک باید به واسطه تکرار هر عملی حظ روحانی و ایمانی خود را از آن عمل دریافت کند و تا این معنی برای او حاصل نشود دست از عمل باز ندارد، و آن جنبه ملکوتی ثابت عمل وقتی حاصل می‌گردد که سالک به طور ثابت و دوام به عمل اشتغال ورزد تا اثرات ثابتة اعمال فائیه خارجی در صقع نفس رسوخ پیدا کند و متحجر گردد و دیگر پس از تثبیت و استقرار قابل رفع نباشد (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۱۲).

عارفان والامقام و اصحاب سلوک همواره بر لزوم دوام ذکر تأکید می‌کنند (ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص

۲۶۳-۲۸۰) و اولیای الهی همچون آیت‌الله سعادت‌پرور شاگردان خود را به صبر در مسیر سلوک و عدم تعجیل در رسیدن به مقصد توصیه می‌کردند (نقل از: استاد نجفی).

امام خمینی^{علیه السلام} زیربنای سلوک و رسیدن به کمالات را تدریجی دانسته، بیان می‌دارد: آیات قرآن (انعام: ۷۶-۷۹) سلوک حضرت ابراهیم^{علیه السلام} را نمونه‌ای از تدریجی بودن سلوک دانسته‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۳ و ۱۴).

۵. امکان جمع معنویت و مادیت

یکی از مسائل و یا چالش‌های ساحت معنویت در عرصه عمل این است که آیا معنویت با مادیت و حیات معنوی با زندگی در عالم ماده و دنیا سازگار و قابل جمع هستند یا نه؟ پاسخ به این مسئله از منظر علامه مثبت است.

امت اسلام به تحقیق بین این دو کمال و سعادت را جمع نموده‌اند و مادیت و معنویت را در حد اعتدال برگزیده‌اند. پس اسلام امتی متعادل و میانه است که هر دو طرف با آن سنجیده می‌شوند. لذا این امت شهید و گواه است بر سایر امم (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۲۹۴-۳۰۱).

امروز مادیات معنویات را تحت‌الشعاع قرار داده و جلب شدن حواس به سوی مادیت پرده ضخیمی بر روی روحانیت و معنویت دینی زده است. کمترین مراجعه به تاریخ ادیان و مذاهب و اوضاع دینی مردم در ادوار گذشته و مقایسه اجمالی آنها با اوضاع دینی این زمان، این مطلب را آفتابی می‌کند و همچنین نمی‌شود تردید داشت که پیوسته زیاده‌روی در مادیت و انحراف از اعتدال در زندگی، از روح معنویت کاسته و خاطره‌های دینی را از یاد می‌برد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۴۱).

پایه و اساس جامعه متمدن امروز ماده و زندگی مادی و پیشرفت مادی و علم و صنعت و کمالات مادی است. ولی پایه زندگی جامعه اسلامی با دارا بودن همه مزایای مادی، ایمان به خدا، فضیلت، معنویت و پیمودن مدارج عالی انسانیت است (طباطبائی، ۱۳۸۲ الف، ص ۳۸).

۶. ضرورت استاد سیر معنوی

یکی از مسائل بنیادین در سیر معنوی نیاز و عدم نیاز به استاد معنوی و تربیت تحت هدایت اوست. نیاز به استاد سلوک از همان ابتدای سلوک، به اتفاق بیشتر اولیای الهی لازم است (در این زمینه، ر.ک: همدانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۹۰؛ نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۸-۱۲۹). تمام کسانی که در مقامات عرفانی به جایی رسیده‌اند - به‌ویژه در طریق مکتب نجف - دارای استاد سیر و سلوک بوده‌اند.

علامه طباطبائی لزوم استاد معنوی و سلوکی را که به مقام تجلی ذاتی رسیده، برای تبعیت از او لازم می‌داند. تجلی ذاتی آن است که ذات مقدس حضرت باری تعالی در سالک تجلی نماید، و آن وقتی حاصل می‌شود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد، و به عبارت دیگر بکلی خود را گم کرده و اثری در عالم وجود از خود نیابد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸).

امام خمینی^{علیه السلام} نیز بر این باور است که استاد سلوکی و معنوی که آشنا به کیفیات راه بوده و از ریاضات شرعی تعدی نکند، به سبب تعدد بسیار طرق سلوک، لازم است.

و لذلك بعقیده أهل السلوك لابد للسالک من معلّم یرشده إلى طریق السلوک، عارفاً کیفیاته، غیر معوّج عن طریق الرياضات الشرعیة. فإن طرق السلوک الباطنی غیر محصور بعدد أنفاس الخلاق (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۸۸). کسی که از استاد راه که اهلیت تربیت شاگرد در طریق حق را دارد، تبعیت کند، در روایات، از او به «هدایت شده به راه حق» تعبیر شده است:

- «طوبی لمن سَلَکَ طَرِيقَ السَّلَامَةِ بِصَرِّ مَنْ بَصَّرَهُ وَ طَاعَةِ هَادٍ أَمْرَهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۱).
- «مَنْ يَطْلُبُ الْهَدَايَةَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا، يَضِلُّ» (همان، ص ۴۲۲).
- «هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۸، ص ۱۵۹).
- «عَلَيْكَ بِطَاعَةِ مَنْ يَأْمُرُكَ بِالذِّينِ؛ فَإِنَّهُ يَهْدِيكَ وَ يُنَجِّيكَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۱).
- «لَا ضَلَالَ مَعَ إِرْشَادٍ» (همان، ص ۱۳۷).

بنا بر نقل علامه تهرانی، علامه طباطبائی در لزوم همراهی با استاد می فرماید:

یکی از عالی ترین ثمره استاد همین است که شاگرد را خودسر و یله نمی گذارد، و محال است با تحقق معانی عالی عرفانیه در شاگرد، این نحوه از کلمات از او صادر شود. حسین منصور حلاج استاد نداشت و همین موجب خطرات برای وی شد... حضرت آقای حاج سیدهاشم حداد طریقه حلاج را رد می کردند و می فرمودند: در آنچه از او نقل شده مطالبی است که دلالت بر نقصان او دارد... منصور حلاج اصل مطالبش همان مطالب سایر عرفاست و چیز دیگری ندارد، اما چون فاش کننده اسرار الهی بود، خلقی را به فتنه و فساد انداخت و سرش را بالای چوبه دار برد (حسینی تهرانی، ۱۴۱۶ق، ص ۴۶۲).

به تعبیر آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی:

سالک إلى الله در همه مراحل سلوک به استاد بصیر و خبیر نیاز دارد. بدون استاد و راهنما حرکت کردن در هر مرحله ای خطراتی مخصوص به خود دارد که گاه سبب در راه ماندن و گاه باعث سقوط و هلاک دائمی نفس می شود... یکی از خطرات مهمی که سالک بدون استاد را تهدید می کند این است که پس از طی مراحل و مدارجی از سلوک و دریافت مشاهدات باطنی خویش، لب به سخنانی گشاید که نباید، و به اصطلاح شطحیاتی از او سر زند که باعث به فتنه انداختن خود و دیگران گردد (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۳۸).

ناگفته نماند که استاد معنوی دارای اقسامی است که عبارتند از:

۱. استاد عام (عالم ربانی و به مقامات معنوی و فتوحات غیبی رسیده)؛
 ۲. استاد خاص (وجود نازنین بقیة الله الاعظم ﷺ و هدایت های باطنی آن وجود نوری و قدسی).
- استاد معنوی عام باید ویژگی های ممتازی در سیر باطنی و نیل به مقام ولایت الهیه داشته باشد. بنابراین استاد سلوکی باید دارای ویژگی های ذیل باشد:

۱. شایستگی علمی - معرفتی در حوزه اسلام شناسی و آشنایی تخصصی با اخلاق و عرفان؛
۲. شایستگی اخلاقی - سلوکی و دانایی و توانایی لازم در تعلیم و تربیت شاگرد؛
۳. داشتن تجربه کافی در تربیت شاگرد؛
۴. درمان شناسی در دفع و رفع موانع سیر و سلوک؛
۵. صاحب مقامات معنوی؛

۶. شریعت‌گرایی در همه مراحل تربیتی (ساری و جاری ساختن منطق شریعت در سیر و سلوک)؛
۷. قدرت بیان و انتقال تأثیر‌گذار؛
۸. استعدادشناسی و استعدادیابی شاگرد در مقام معناگرایی؛
۹. مورد تأیید استاد کامل؛
۱۰. داشتن زندگی سالم و سازنده و بدون انحراف و شائبه؛
۱۱. داعی به سوی خدا، نه خود.

۷. امام هادی و رهبری معنوی

با عنایت به لزوم استاد عام و آنگاه استاد خاص در تربیت معنوی، علامه طباطبائی که خود تحت تربیت سلوکی و معنوی آیت‌الله میرزا علی‌آقا قاضی بوده، معتقد است: هادی و راهبر انسان به موطن حیات معنوی هر آینه «امام» است که انسان کامل الهی است؛ چنان‌که نوشته‌اند:

کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود (سجده: ۲۴؛ انبیاء: ۲۳).

خداوند - عز اسمه - در هر عصری یک فرد از افراد انسان را با یک تأیید مخصوصی برمی‌گزیند و بر این مقام که مقام کمال انسانی است، هدایت فرموده، به واسطه وی دیگران را به درجات مختلف این مقام راهبری می‌نماید. امام است که حقیقت پس پرده غیب برای وی بلاواسطه و تنها با تأیید الهی مکشوف است و درجات قرب و ولایت را خود سیر نموده و دیگران را با استعدادات مختلفی که اکتساباً به‌دست آورده‌اند، به مقامات مختلف کمالی خود هدایت می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۱).

آری، پیران کامل و راهنما و راهبران حقیقی و مرشدان و مرادهای بی‌گفت‌وگو همانا سفیران الهی و خلفای خداوند و اولیاءالله هستند؛ یعنی انسان کامل مکمل معصوم علیه السلام، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیهم السلام یعنی حجة‌الله و خلیفة‌الله امام عصر عجلت فرجه (ر.ک. حسینی تهرانی، ۱۴۲۳ق - الف، ج ۱۸، ص ۲۴۲-۲۵۴ و ۳۰۲).

۸. اصحاب معنوی

بر مبنای آنچه در خصوص هدایت باطنی و تربیت معنوی امام به‌عنوان هادی حقیقی بیان شد، روشن است که امام در میان اصحاب خویش، یارانی با ظرفیت‌ها و استعدادهای خاصی داشتند و به تعلیم و تربیت خاص آنان اهتمام ورزیدند که به «اصحاب سر» و «اصحاب معنوی» موسوم‌اند. به تعبیر علامه:

امام اول شیعه، در ۲۵ سال دوران گوشه‌گیری و ۵ سال زمان خلافت پرمحنت خود، با لهجه جذاب و بلاغت خارق‌العاده خود، که به تصدیق دوست و دشمن غیرقابل معارضه و بی‌رقیب بود، به نشر معارف و احکام اسلام پرداخت و درهای بهترین بحث‌های منطقی و آزاد را به روی مردم باز نمود و عده‌ای از مردان خدا را از صحابه و تابعین، مانند سلمان و کمیل نخعی و اویس قرنی و رشید هجری و میثم کوفی و غیر آنها پرورش داد و البته نمی‌شود گفت که اینان با روش معنویت که داشتند و ذخایر معارف و علومی که حمل می‌کردند، در جامعه اسلامی هیچ‌گونه تأثیری نداشتند (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۹۰).

۹. معنویت توحیدی

در خصوص معنویت توحیدی بیان دو نکته اساسی از علامه طباطبائی لازم است ذکر شود:

الف) تمام امتیازهای ذکرشده دین اسلام بر تمدن شرق و غرب، از ریشه توحید و خداشناسی که اساس و پایه اصلی این آیین مبین است، مایه می‌گیرد و سرچشمه همه بیچارگی‌های تمدن امروز، فراموش کردن حقیقت اصلی حیات، یعنی خدای جهان‌آفرین و توجه کامل به جهان ماده و زر و زیور و زرق و برق دنیا، منهای خدا و معنویت و اخلاق است (همان).

ب) به نظر اینجانب معنویت اسلام تنها با تشیع، قابل حیات و دوام و تقویت می‌باشد و این معنی در برابر هر گونه تحول و تغییری که جوامع اسلامی دستخوش آن باشند، استقامت خواهد کرد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۳۱؛ همو، ۱۳۶۲، ص ۱۸۰).

به عقیده علامه طباطبائی اعتقاد به توحید از حد یک مفهوم ذهنی فراتر می‌رود و تمام زندگی و سراسر هستی را تحت پوشش خود می‌گیرد، به گونه‌ای که فرد موحد در بینش و رفتار و کنش، در اعتقاد و در عمل توحیدی می‌اندیشد و عمل می‌کند و سراسر زندگی او حضور توحید است. از این رو عرفای موحد و حکیمان مثاله ضمن اعتراف به دشواری و ژرفای مسئله توحید، آن را تنها در حد یک اعتقاد خلاصه نکرده‌اند؛ چنان که حق هم همین است، بلکه آن را نوعی سیر و سفر و رفتار و عمل می‌دانند؛ نوعی «وصول» و رسیدن و مشاهده و دیدن می‌دانند که آدمی به آن باری‌یابد و به توحید می‌رسد، نه اینکه تنها توحید را می‌داند و به آن اعتقاد دارد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۴).

از این‌روست که علامه طباطبائی در این زمینه می‌فرماید:

حقیقت وجود به نظر عارف، یک واحد شخصی است منحصر به واجب، و غیر واجب از ممکنات موجودند مجازاً، نه حقیقتاً و مظهر وجود واجبی هستند، نه مستقل در وجود و دارای حقیقت وجود (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۱۴).

در تذیل اول بر مکتوب اول آیت‌الله شیخ محمدحسین اصفهانی نیز می‌فرماید:

مسئله وحدت شخصی وجود نسبت به وحدت تشکیک وجود، نظری است أدق در مقابل نظر دقیق، و حقیقتی است عمیق تر از حقیقتی که تشکیک وجود به آن در مقابل اصالة الماهیه حکم می‌کند. پس احکام و حقایقی که از روی مسلک تشکیک وجود دارد با براهین اثبات شده، در جای خودشان ثابت، و در مرتبه خودشان محقق‌اند. بالنظر الی النظر الادق موضوعاتشان مرتفع است، نه اینکه با حفظ بقای موضوع، حکمی مناقض و مبطل حکم اولی بر آنها دارد. و علی بعض الاصلاحات نظر ثانی وارد است به نظر اول، نه معارض.

ایشان در ادامه می‌فرماید:

چون در دار تحقق و وجود، بجز ذات حق موجودی به حقیقت نیست و موجودات مجازی تعینات و ظهورات وی می‌باشند، پس هریک از آنها اسمی هستند از اسماء حق (حسینی طهرانی، ۱۴۲۸ق – ب، ص ۱۷۲).

علامه طباطبائی با عبارتی موجز، اما پرمحتوا، بحث «توحید عرفانی» را به زیبایی تبیین کرده است. ایشان در همان ابتدا، مدعای خود را «وحدت شخصی وجود» معرفی می‌کند و سپس با برهان و نیز متون دینی، آن مسئله را توضیح می‌دهد. از جمله می‌فرماید:

در دار هستی یک موجود است که واجب‌الوجود و مستجمع جمیع صفات کمال است. از آنجاکه وجود، حقیقت اصلی است و غیر از وجود چیزی در خارج از واقع نیست، زیرا غیر وجود باطل است، پس او عین صرافت است.

بنابراین هرچه را که برای او دوم در نظر بگیریم، خود اوست؛ زیرا اگر غیر او باشد، یا به وسیله غیر، از او امتیاز یابد، باطل است. پس ممتنع الفرض خواهد بود. نتیجه آنکه وجود به وحدت حقه است و از اینجا روشن می‌شود که وجود ذاتاً بر هر کمال حقیقی به نحو عینیت مشتمل است، و از آنجا که وجود ذاتاً مناقض عدم و طارداً آن است، پس ذاتاً قابل عدم نیست و نمی‌توان عدم را بر او حمل کرد. پس وجود حقیقی واجب‌الوجود بالذات است. پس حقیقت وجود از حیث ذات و از حیث همه جهات، واجب و همه صفات کمال را دارا و از همه صفات نقص و حیثیات عدمی منزّه است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۶۵).

۱۰. راه نیل به معنویت حقیقی

طریق معرفت شهودی نفس (درک و دریافت فقر وجودی و شهود نیاز ذاتی) که به انقطاع از غیر خدا و اتصال به خدا می‌انجامد، اقرب طرق توحیدی و راه رسیدن به هدف والای زندگی است؛ چنان‌که علامه مرقوم داشته است:

... ثم أمر المؤمنین فی قوله «علیکم أنفسکم» (مائده: ۱۰۵) بلزوم أنفسهم. کان فیہ دلالة علی أن نفس المؤمن هو الطريق الذی یؤمر بسلوکه و لزومه فإن الحث علی الطريق إنما یلائم الحث علی لزومه و التحذیر من ترکہ، لا علی لزوم سالک الطريق کما نشاهده فی مثل قوله تعالی: «وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ» (انعام: ۱۵۳). فأمره تعالی المؤمنین بلزوم معرفة أنفسهم فی مقام الحث علی التحفظ علی طریق هدایتهم یفید أن الطريق الذی یجب علیهم سلوکه و لزومه، هو أنفسهم. فنفس المؤمن هو طریقہ الذی یسلکه الی ربه و هو طریق هداه و هو المنتهی به الی سعادته» (طباطبائی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵).

حاصل معنای متن یادشده این است که مؤمنان به پرداختن نفس خود امر شده‌اند و از این جمله فهمیده می‌شود راهی که به سلوک آن امر فرموده، همان نفس مؤمن است؛ زیرا نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید. بنابراین نفس مؤمن طریق و خط سیری است که به پروردگار منتهی می‌شود. نفس مؤمن راه هدایت است و او را به سعادتش می‌رساند.

علامه در *رسالة الولاية* نزدیک‌ترین راه شناخت خدا را شناخت نفس دانسته است: «... أن معرفة الرب من طریق النفس، حیث کانت أقرب طریقاً و أتم نتیجة» (طباطبائی، ۱۳۸۱، فصل چهارم). در حدیث نبوی و علوی نیز وارد شده است: «من عرف نفسه عرف ربه، او فقد عرف ربه» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶۷ ص ۱۲۳). یا مرقوم داشته است: «فقد تحصل أن النظر فی آیات الانفس، أنفس و أعلى قيمة و أنه هو المنتج لحقیقة المعرفة فحسب» (طباطبائی، ۱۳۹۱ق، ج ۶ ص ۱۷۲؛ نیز ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، ص ۲۳۴).

پس، از دیدگاه علامه، خودشناسی نزدیک‌ترین راه، کامل‌ترین نتیجه‌دهنده، گرانهاترین راه خداشناسی و خدایابی است که به تعبیر *آیت‌الله جوادی آملی*، سه عنصر راه، رونده و هدف یا سالک، مسلک و مسلوک‌الیه مطرح‌اند که در طریق آفاقی هر سه از هم جدا و در طریق معرفت نفس حصولی و مفهومی راه و رونده یکی و هدف دیگری و در طریق معرفت نفس شهودی همه یکی خواهند شد؛ زیرا خدای سبحان «مشهود» هر چیزی و انسان سالک خودشناس شهودی است (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۳۵۳؛ ج ۱۴، ص ۴۱؛ همو، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۵-۲۰۷).

علامه «معرفت نفس» را اقرب طرق الی الله معرفی نموده است (طباطبائی، ۱۳۸۱، ص ۵۷؛ جوادی آملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۰؛ همو، ۱۳۷۹، ج ۱۲، ص ۸۵-۹۰) که راه، رونده و هدف یکی خواهند بود، اگر بر سبیل عرفان

ناب و شهود خالص صورت پذیرد؛ چنان که مرقوم داشته است: «و الشهید بمعنی الشاهد، أو بمعنی المشهود و هو المناسب لسياق الآیه» (فصلت: ۵۳؛ طباطبائی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۷، ص ۴۰۴).

علامه طباطبائی با استمداد از این مبنا که ممکن است انسان حقیقت وجودی را بدون مشاهده قیوم و قیوم او مشاهده کند، می‌گوید: اگر کسی نفس خود را مشاهده کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد کرد و این بهترین راه برای ولایت و شهود جمال و جلال حق است. اگر انسان بخواهد خود را بنگرد، راهش آن است که به عجز و فقر خود پی ببرد و اگر به عجز و فقر خود پی برد، دیگر نه به خود متکی است، نه به دیگران و این راه را بدون توحید نمی‌توان طی کرد، بلکه راه ولایت اصولاً راه توحید است... (طباطبائی، ۱۳۸۱، ص ۹۶).

نتیجه آنکه خودشناسی در افق اندیشه و شعاع بینش علامه طباطبائی در نسبت و مقایسه با خداشناسی و خداپرستی، «طریقیت» دارد، نه «موضوعیت» و مقدمهٔ نیل به عبودیت و توحید کامل است که مرقوم داشته است: «و تكون النفس طریقاً مسلوكاً و الله - سبحانه - هو الغایة التي یسلك اليها و أن الی ربك المنتهی» (همان، ص ۱۹۳-۱۹۴).

آری، بسیاری از عرفا رسیدن به فنا و توحید ذاتی را غایت سلوک عرفانی تلقی می‌کنند و برخی کیفیت وصول به این مقام را منحصر در معرفت نفس می‌دانند. *آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی* وقتی می‌خواهند در نامه به حکیمی همچون مرحوم غروی (کمپانی) اجمال آن طریقه‌ای را که آموخته‌اند بیان کنند، طریق مطلوب در سلوک الی‌الله را «معرفت نفس» تلقی می‌کنند و سپس به تفصیل آن می‌پردازند که پس از مقدمه‌ای درباره اهمیت معرفت نفس به کلمات ایشان خواهیم پرداخت (ملکی تبریزی، ۱۳۹۸، ص ۳۲).

همان‌گونه که علامه *تهرانی* طریق عرفانی مرحوم *قاضی* و استادان ایشان را «معرفت نفس» دانسته و روش مستقیم را معرفت نفس در طریق تعبد تام و تمام به شرع انور شمرده است (همان، ص ۷۸)، در جایی دیگر نیز نوشته است: طریق توجه به نفس، طریق *آخوند همدانی* بوده و شاگردان ایشان همه طریق معرفت نفس را می‌پیموده‌اند (حسینی طهرانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۴۶).

از منظر علامه طباطبائی طریق همه جریانات عرفانی طریقه معرفت نفس است، اما صوفیان به علت پیروی از روش عامه در فهم کتاب و سنت و تربیت نیافتن در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نتوانسته‌اند به صورت عمیق طریق معرفت نفس و تصفیه باطن را از بیانات شرع استفاده نموده، دستورات سلوکی را از کتاب و سنت اخذ کنند. از این رو دستورات گوناگونی از مشایخ طریقت صادر و رویه‌های گوناگونی اخذ شده که در دستورات شرع بی‌سابقه بوده است. بر این اساس طریقه معرفت نفس در نظر این افراد در عین اینکه راهی برای معرفت حق و نیل به کمال معنوی و مورد پسند خدا و رسول اوست، مستند به شرع مقدس نیست (طباطبائی، ۱۳۸۲الف، ص ۲۴۵).

آنگاه علامه با استناد به این امر که طریق سیر معنوی و معرفت نفس (در صورت صحت) راه روشنی برای خداشناسی است و اینکه اسلام دین توحید است و هدفی جز تعلیم خداشناسی ندارد، بعید و غیرقابل تصور می‌دانند که دینی چنین، بهترین راه خداشناسی را فرو نهد و به راه‌های ساده‌تر و پایین‌تر بسنده کند (همان، ص ۲۴۸).

ایشان ضمن تأکید بر نکته فوق، می‌افزاید: آنان که می‌پنداشته‌اند در اسلام برنامه‌ای برای سیر و سلوک و

طریق معرفت نفس وجود ندارد و مسلمانان خود به این طریق پی برده‌اند، سخن خود را با آیات قرآن درباره طریق رهبانیت مقایسه می‌کرده‌اند؛ زیرا رهبانیت را نیز مسیحیان بی‌آنکه در دعوت مسیح ﷺ وارد شده باشد، خود ابداع کرده بودند که مقبول حق نیز قرار گرفت (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۲).

علامه طباطبائی در مقام پاسخ‌گویی به این شبهه که طریق معرفت نفس برآمده از شرع انور نیست و همانند رهبانیت مورد تأیید خداوند در قرآن درباره مسیحیان است، در مقام پاسخ‌گویی بیان می‌دارد: آدمی با کمی تعمق و تدبر در معنای آیه و نشانه، چنین نتیجه می‌گیرد که اگر جهان و پدیده‌های آن آیات و نشانه‌های خداوند باشند، هیچ استقلال وجودی از خود نخواهند داشت و از هر جهت که دیده شوند جز خداوند را نشان نخواهند داد. از این رو کسی که بنا بر تعلیم قرآن چنین به عالم می‌نگرد، جز خدا را درک نخواهد کرد؛ درکی چنان روشن که هیچ‌یک از قوای انسانی مانند چشم و گوش و حتی خیال و عقل را در آن دخالتی نیست؛ زیرا این امور خود از منظری آیه حق هستند.

ایشان سپس با استناد به آیه ۱۰۵ سوره «مائد» تنها راه هدایت واقعی و کامل را راه نفس و نگاه به خدا از دریچه نفس می‌داند و سخن پیامبر ﷺ را مبنی بر اینکه «هر که خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت» و «کسانی از شما خدا را بهتر می‌شناسند که خود را بهتر می‌شناسند» در همین جهت درمی‌یابد. ایشان سپس برنامه سیر و سلوک این راه را بنا بر آیات قرآنی به یادکرد خدا و اعمال صالحه‌ای که کتاب و سنت بیان نموده‌اند و پیروی از پیامبر معرفی می‌کنند (همان، ص ۱۱۳-۱۱۴).

نتیجه‌گیری

۱. معنویت ریشه در فطرت و جان آدمی داشته و حقیقت آن سرشته در سرشت انسان است.
۲. موطن معنویت عالم باطن و جهان غیب و غیب جهان است.
۳. معنویت حقیقی همان حیات واقعی انسان است.
۴. تحصیل معنویت در پرتو تدریج و تداوم ممکن است، اگرچه وجود این اصل با جذب و ربایش‌های ربانی قابل جمع است.
۵. در معارف و حیاتی، به‌ویژه معنویت شیعی، معنویت و مادیت مانع‌الجمع نیستند و قابلیت اجتماع دارند و اصالت از آن معنویت است که می‌توان آن را در عالم ماده و درون مادیت تحصیل کرد.
۶. در تربیت معنوی، نیاز به استاد معنوی امری ضروری و معقول است.
۷. استاد معنوی بر دو قسم است: الف) استاد عام؛ ب) استاد خاص.
۸. استاد حقیقی امام معصوم ﷺ است که حامل معنویت و هادی و مربی سیر معنوی به معنای جامع کلمه است.
۹. تربیت اصحاب معنوی در تاریخ تشیع از سوی امیرالمؤمنین ﷺ نمونه‌ای از سیر معنوی توسط امام است.
۱۰. معنویت توحیدی تمام‌عیار، پویا و پایا تنها در معنویت شیعی امکان‌پذیر خواهد بود.
۱۱. راه نیل به معنویت همه‌جانبه و صائب و صادق همانا معرفت نفس شهودی است.

منابع

- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۷۳، *غرر الحکم و درر الکلم*، شرح جمال الدین محمد خوانساری، تهران، دانشگاه تهران.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، *تفسیر موضوعی قرآن مجید*، چ دوم، قم، اسراء.
- _____، بی تا، *علی بن موسی الرضا و القرآن الحکیم*، قم، اسراء.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۶ق، *روح مجرد*، مشهد، علامه طباطبائی.
- _____، ۱۴۲۱ق، *رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولوالالباب*، مشهد، علامه طباطبائی.
- _____، ۱۴۲۳ق - الف، *الله شناسی*، مشهد، علامه طباطبائی.
- _____، ۱۴۲۳ق - ب، *مهر تابان*، مشهد، علامه طباطبائی.
- _____، ۱۴۲۶ق، *لب لباب*، مشهد، علامه طباطبائی.
- _____، ۱۴۲۸ق - الف، *امام شناسی*، مشهد، علامه طباطبائی.
- _____، ۱۴۲۸ق - ب، *توحید علمی و عینی*، مشهد، علامه طباطبائی.
- سعادت پرور، علی، ۱۳۸۴، *راز دل (شرحی بر گلشن راز تسبیستی)*، تقریر بیانات شفاهی علامه طباطبائی، تهران، احیای کتاب.
- صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، *اسرار الایات*، تصحیح محمد خواجوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۱، *رساله الولایه*، مقدمه حسن حسن زاده آملی، قم، بخشایش.
- _____، ۱۳۶۲، *شیعه در اسلام*، قم، انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۲الف، *شیعه* (مصاحبات علامه طباطبائی با هانزی کرین)، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- _____، ۱۳۸۲ب، *طریق عرفان* (ترجمه و شرح رساله الولایه)، ترجمه صادق حسن زاده، قم، بخشایش.
- _____، ۱۳۸۳، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۵، *معنویت تشیع*، مقدمه حسن حسن زاده آملی، قم، تشیع.
- _____، ۱۳۸۷، *بررسی های اسلامی*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۹، *رساله لب اللباب*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۹۱ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا، ۱۳۹۸، *رساله لقاء الله عارف بالله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به ضمیمه رساله قلاء الله امام خمینی*، ترجمه صادق حسن زاده، قم، نگاران.
- موسوی خمینی، روح الله، ۱۳۷۶، *مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۸، *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۴، *مصباح الهدایه الی الخلافة والولایه*، مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی، چ پنجم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نجم الدین رازی، ابوبکر بن محمد، ۱۳۷۳، *مرصاد العباد*، تهران، علمی و فرهنگی.
- همدانی، عبدالصمد، ۱۳۸۷، *بحر المعارف*، تحقیق و ترجمه حسین استادولی، تهران، حکمت.